

دیمه کاری در متون کهن فارسی

سر سخن



استاد محمدحسین ابریشمی

سرزمین ایران، به مفهوم جغرافیایی بسی پهنوار قدیم آن در ادوار کهن، با تنوع شرایط اقلیمی و آب و هوایی، کشت و کار آبی و دیمه برخی محصولات، مخصوصاً «غلات» و «زیره» و غیر آن، از دوران باستان تا کنون، همواره معمول بوده است. برزگران هر یک از نواحی تجاری در طول زمان کسب کرده و به نسل‌های بعدی انتقال داده‌اند. در برخی از نواحی این سرزمین با توجه به شرایط اقلیمی و میزان آب و حاصلخیزی زمین و ترکیب خاک، نوع کشت تغییر می‌کرده است. زان سو در اکثر نواحی خشک و نیمه بیابانی این سرزمین، کشاورزان همواره چشم به آسمان و انتظار بارش برف یا باران داشته‌اند. آنان سال‌های خوب از نظر بارندگی را اصطلاحاً «فراخ سال» و سال‌های کم باران را «تنگ سال» می‌گفته‌اند. معمولاً تنگ سال (خشک سالی) در ادوار گذشته منجر به قحطی و از پای درآمدن بسیاری از دام‌ها و گاه خیلی انسان‌ها می‌شده است. با مطالعه و جستجو در متون کهن فارسی برای هر یک از «زمین‌های خوب و بد» و نیز «تنگ سال» و «فراخ سال»، شواهدی توان یافت. در این مقاله ابتدا مطلبی کوتاه ذیل «نکاتی شگفت و شنیدنی» آمده است؛ در پی آن به تعریف و شرح مختصر درباره زمین‌های خوب و بد، و ارائه شواهدی از مضامین «فراخ سال» و «تنگ سال» نقل شده است. سپس به شرح تعاریف و اوصاف واژگان فارسی «دیم» و «دیمه» و گویشی «للمی» و معادل عربی آن «بُخس» و «بُخسی» در متون کهن فارسی پرداخته است.

فرصت مغتنمی است که ماه مهر، سر آغاز سال زراعی جدید را به برزگران به‌ویژه دیمه‌کاران تبریک عرض کرده و از درگاه ایزد یکتا آرزوی سالی پربرکت (فراخ سال) برای آنان و همه ایرانیان آرزو کند (ابریشمی).

نکاتی شگفت و شنیدنی

نکته جالب و شنیدنی آنکه، این هیچمدان با مطالعه و پژوهش در منابع لغت عربی فارسی و فرهنگ‌های مختلف فارسی ادوار گذشته تا قرن ۱۱ هجری، دریافتیم که: واژگان فارسی «دیم» و «دیمه»، به معنی کشت با آب باران، بدون آبیاری، مدخل گرفته نشده و در تعریف دیگر واژگان نیز نیامده است. شگفتی دیگر آنکه در منابع و متون کهن فارسی ادوار گذشته نیز کمتر ذکری از واژگان مورد بحث شده است. به احتمال قوی نخستین بار خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (در قرن هفتم) از واژگان «دیم» و «دیمه» یاد کرده است، پس از آن نیز در هیچ کدام از منابع و متون کهن فارسی تا قرن ۱۰ هجری نیامده است. همه نویسندگان و دانشمندان ایرانی صاحب آثار فارسی ادوار قدیم، هر جا که بر حسب اقتضا، از کشت با آب باران و بدون آبیاری یاد کرده، لغت عربی «بُخس» را به کار برده‌اند. نکته شگفت دیگر آنکه واژگان «دیم» و «دیمی» در بین کشورهای فارسی‌زبان افغانستان و تاجیکستان شناخته شده نیست و اصلاً تداول ندارد؛ و به جای آن واژه گویشی «للمی» مصطلح است، گفتنی شگفت دیگر آنکه، مرحوم دهخدا در لغت‌نامه گاهی شواهدی از فلاح‌نامه، که نسخه خطی آن را در اختیار داشته، نقل کرده است. این هیچمدان در تألیف مباحث این مقاله به این نکته شگفت پی برده

که فلاح‌نامه موصوف نسخه‌ای بی‌نام و نشان از آثار و احیاء تألیف خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در قرن هفتم است.

مشخصاتی از زمین‌های خوب و بد

دانشمندی ناشناخته بسیاریان، حدود ۹۰۰ سال پیش (نیمه دوم قرن ۶)، کتابی با مطالب جالب و مفید درباره‌ی المعارف گونه، در وجه سؤال و جوابی، با عنوان یو اقیات العلوم و دراری النجوم (یا قوت‌های علوم و درّهای نجوم) به فارسی تألیف کرده است. عناوین مدخل‌ها، و مطالب مباحث گوناگون این کتاب، به راستی در بردارنده گوهرها و درّهای گرانبها از دانش‌های ادوار کهن است؛ این مطالب طی پرسش‌های علمی و عملی، بر اساس اقوال گذشتگان و گاه تجارب نویسنده بیان شده است. از آن جمله ذیل «فَن بیست و ششم در علم فلاح» پرسش‌ها و پاسخ‌هایی در باب دانش‌های کشاورزی و موضوعاتی مربوط به آن آمده که با این گفته آغاز شده است: «بدان فلاح برز یگری بُود و به درخت نشانند بُود». و نخستین پرسش با این شرح و تعریف آمده است: مسئله ۱: نشان زمین‌های نیک کشت را، و نشان زمین‌های بد چیست؟

جواب: «قال الله تعالی: و فی الارض قطع و متجاورات» گفت: در زمین پاره‌هاست در جوار یکدیگر اشارت به اختلاف تربت [خاک]‌ها است. گفته‌اند: نشان بهترین زمین‌ها آن است که تربتش سیاه بود [که] هم باران‌ها [و آب]‌های بسیار احتمال [کند] و هم به آب اندک پسندیده شود. پس زمین باشد که گل و سرخ بود و زمینی که آب‌ها و سیل‌ها برورفته بود تا مدتی درو آب ایستاده، و آنگاه خشک گشته؛ پس زمینی که گل آن با سرخی زنده بود و نبود اما زمینی که گل آن سخت سپید بود یا شوره بود یا گیاه‌های آن خرد بود و یا گیاه‌های غریب در وی رسته باشد و یا سنگستان بود، در آن هیچ چیز نبود. چون خواهند که اصلاح زمین‌های شوره کنند در وقتی که باران آمده باشد، گاه بروی بریزند، آن گاه [با شیار کردن] به‌جا و باز گردانند، تا گاه در زمین پوشیده شود. پس سرگین [کود حیوانی] یا مستراحی [درویزند و تخم‌ها بکارند که بیخش دور در نشود، چون جو و عدس و نخود، نیک گردد].^۱

تنگ سال و فراخ سال

مرحوم دهخدا (علی‌اکبر، وفات ۱۷ اسفند ۱۳۳۴)، در لغت‌نامه به نقل از آندراج این تعریف را نقل کرده است: «فراخ سال. سالی که در آن غلات و اجناس پیدا شود»، و در پی آن در یادداشت خود افزوده است «مقابل تنگ سال» و با استناد به نوزده‌نامه منسوب به حکیم عمر خیام نیشابوری (وفات ۵۱۷) شواهدی آورده است (لغت‌نامه) [نوزده‌نامه، ص ۴۱]:
... و نیکی و بدی سال اندر «جو» پدید آید، که چون جو راست بر آید و همواره دلیل کند که آن سال «فراخ سال» بود و چون پیچیده‌ناهموار بر آید «تنگ سال» بود.

دهخدا این تعریف را نیز نقل کرده و شواهدی نیز از ترجمه فارسی تاریخ‌قم (از متن عربی آن تألیف ۳۷۸، در سال ۸۰۵) نقل کرده است: «فراخ سالی، مقابل تنگ سالی و قحط سالی، فراخ سال: قحط سالی به فراخ سالی مبدل گشت به برکت و وجود دانیال (لغت‌نامه، ترجمه تاریخ‌قم، ص ۲۹۶). دهخدا این تعریف را هم آورده است: «تنگ سال. سال قحط و امساک باران» (آندراج و غیث اللغات)؛ سال قحط

و کمیاب (ناظم الاطباء)؛ و در یادداشت خود افزوده است: جذب، مقابل فراخ سال، سالی که کشت کم آمده باشد: «و گر نامدی داشتند به فال / که ناچار بر خاستی تنگ سال» (گر شاسب‌نامه)؛ و در پی آن همان مطلب نوروز‌نامه را نقل کرده، و پس از آن بیتی از بوستان سعدی و شاهی از تاریخ‌قم آورده است: «زمستان درویش در تنگ سال / چه سهل است پیش خداوند مال»؛ «و از فروختن آن غله منع کرده‌اند و در قحط سال‌ها و تنگ سال‌ها تا غایت که مردم از بی‌قوتی به جان رسیده‌اند». (لغت‌نامه: تاریخ‌قم، ص ۶۴). شیخ احمد جام نامقی، در مفتاح‌التجات (تألیف ۵۲۲)، مضامین و مثال‌هایی از «تنگ سال» و «فراخ سال» دارد. از باب نمونه در تبیین علم آموزی نوشته است:

مثال علمای این روزگار امروز با این قوم همچون مثل مردی است که در تنگ سال بسیار خروار بار دارد در انبار و می‌فروشد... اگر چه به بهای می‌فروشد، هر که می‌خرد و می‌خورد سبیر می‌گردد و جان به کنار می‌آرد... اما آن مرد که خروار بار [در انبار] دارد، اگر در پیمودن و در بهاستن خیانت می‌کند... پس همچنان که نه در فراخ سال و نه در تنگ سال بی‌ناتوان بود، که مرد هلاک شود، همچنین مرد مسلمان به هیچ حال بی‌علم نتواند بود. لابد [ناچار] علم بیاید آموخت در جمله مقامات [جایگاه‌های اجتماعی]؛ همچنان که تا مردم را حیات است از نان چاره نیست، همچنین تا مرد را ایمان است از علم چاره نیست.^۲

محمدبن منور میهنی، در اسرار التوحید (تألیف حدود ۵۵۷)، مضمونی از «تنگ سال» در حکایتی از مقامات ابوسعید ابوالخیر (عارف نامدار ایرانی، وفات ۴۴۰) در نیشابور یاد کرده است:

حکایت. بوبکر مکرّم گفت: کبابی [عالم دینی] بود در نیشابور پیوسته بر شیخ [ابوسعید ابوالخیر] احتساب [امر به معروف و نهی از منکر] کردی. یک روز شیخ را سَفَطلی [سیدی] آورد و ده‌هزار دینار زر، شیخ، حسن مؤدب را گفت: «صوفیان زیره‌وایی [آش زیره] و حلواایی ساز». و سنت شیخ چنان بودی که هر که شیخ را چیزی آوردی، بیشتر آن بودی که هم در پیش وی خرج فرمودی و به حضور او به کار بردندی. شیخ بفرمود تا آن سفظ عود به یک‌بار بر آتش نهادند. بوی عظیم بر خاست. شیخ می‌گفت: «تا همسایگان ما را از این نصیبی بود». آن عود بر آتش نهادند و سفره‌ای عظیم نیکو نهادند با چندان تکلف و بوی عظیم بر خاست. این «کیا» در آمد، تا بر شیخ احتساب کند؛ گفت: در چنین وقتی و «تنگ سال» و سختی که بینی این چه اسراف است؟ چون به نزدیک تخت شیخ رسید...^۳

دیم و دیمه کاری در متون فارسی

به احتمال زیاد قدیم‌ترین تعریف از کشت با آب باران از آن کاتب خوارزمی (ابوعبدالله محمدبن احمد، وفات ۳۸۳) دانشمند ایرانی، در کتابی درباره‌ی المعارف گونه مفاتیح‌العلوم به عربی بوده که ترجمه آن به این شرح است: بُخس: زراعتی است که به امید باران می‌کارند و هرگز آبیاری نمی‌شود. بُخسی [زراعت دیم]: یعنی هر کشته‌ای است که تنها باران آن را مشروب می‌کند.

ابن بلخی در فارس‌نامه (تألیف حدود ۵۱۰)، ضمن شرح خلاصه‌ای از تاریخ ایران و تعاریف و اوصافی از سرزمین فارس، مخصوصاً نواحی کوهستانی (قهنستان) فوق‌العاده گرمسیر «خشت و کمارج»، گاهی اشاره به «دیم»



و «دیمه کاری» در وجه معادل عربی آن «بخس» در برخی از نواحی این سرزمین دارد، نمونه‌هایی از نوشته‌ها و است:

مادستان بیابانی است سی فرسنگ در سی فرسنگ، در آن دبه‌ها و نواحی است مانند ایراهستان و بر ساحل دریافته است، وریعی [محصولی] دارد چنانکه از یک من تخم هزار من دخل باشد و همه بخش [دیم] است و جز باران آب هیچ آبی دیگر نبود؛ و مصنع [آب انبار] کرده‌اند که مردم آب از آن خورند.

خشت و کمارج دوشهر که اندر میان قهستان گرمسیر به غایت؛ و درختان خرما بسیار باشد، اما هیچ میوه دیگر نباشد؛ و آب روان دارد اما گرم و ناخوش باشد، و غله آنجا بعضی بخش است و بعضی باریاب [کشت آبی]...

کازرون و نواحی آن... آب آنجا که خورند همه از چاه خورند، هیچ آب روان نیست، جز سه کاریز؛ و همه غله ایشان بخش باشد و اعتماد بر باران دارند، و حومه کازرون خراب است، اما ضیاع [آب و ملک] آبادان بسیار دارد...^۹

ظهیری سمرقندی (محمد بن علی بن محمد، نیمه دوم قرن ۶ و نیمه اول قرن ۷) در سندبادنامه داستان‌های دلنشین و خواندنی با مطالبی جالب و پندهای آموزنده دارد. وی در شرح داستان دو بیک نر و ماده که در کوهی مشرف بر گلزار و سبزه‌زاری زیبا آشیانه گرفتند؛ و از نشاط و سرور «این دو بیک با یکدیگر عیشی مهتا و وصالی مهیا داشتند» سخن گفته است... اتفاق را:

سالی امساک [باز ایستادن] باران‌ها پدید آمد، و برق و نم از هوای خشک باز ایستاد، ینابیع [چشمه‌ها] را پیوست ظاهر شد، و مرایع [باران‌های بهاری] را خشکی غالب آمد، بیت: «تارفت چنانک فتنه را خواب از چشم / این بحر هزار چشمه را آب از چشم». بر عالم قحط و حذب [خشکسالی] استیلا آورد و بر جهان نحوس و بوس مستولی شد؛ حبوب و لبوب [دانه‌ها و مغزها] نضج و نما یافت، و انواع ارتفاعات در مراتع و مزارع بخش [دیم] نقصان پذیرفت. بیک نر با ماده گفت: شرط عاقل و فرفرانه آن بود که مایحتاج اوقات زمستان، در ایام تابستان مهیا کنند...^{۱۰}

رشیدالدین فضل الله همدانی، رجل سیاسی و دانشمند بسیار دان (وفات ۷۱۸) برای نخستین بار، در آثار و احیاء در پی تعریفی کوتاه از «دیم» و «دیمه» شرحی درباره تفاوت غله دیم و آبی آورده است:

غله که بی آب کارند در بعضی ولایات به پاری «دیم» گویند و در آذربایجان «دیمه» گویند. و آرد آن سفیدتر و به قوت‌تر باشد و لایق رسته و تتماج [نوعی آش] باشد؛ و نان که با آن بپزند نیکوتر باشد و نان آن زیاده حاصل شود، تا به حدی بود که از ده من آرد هجده من بایست من نان حاصل شود. و آنچه آب خورده باشد بسیار کمتر از این حاصل شود. و غله که با آب کارند دغل [ناخالصی] آن زیاد بود. چه انواع علف در آن باز دید [پدید آید] و آرد آن را قوت کمتر بود.^{۱۱}

محمدالله مستوفی جغرافیدان و مورخ وادیب، در نزهة القلوب (تألیف ۷۴۰)، ضمن شرحی از مختصات و اوصافی از وطن مألوف خود، سرزمین قزوین، به باغستان‌های بسیار و هندوانه و خربزه کاری و آبیاری (سقی) با سیل و آب باران اشاره کرده است:

هوایش معتدل است و آبش از قنوات است؛ و درو [دراو] باغستان‌ها بسیار است، و هر سال یک نوبت به وقت «آبخیز» [جریان آب‌ها و سیلاب‌های بارندگی‌های بهاری] سقی کنند. انگور و بادام و فستق بسیار از او حاصل شود؛ بعد از سقی سیل خربزه و هندوانه بکارند بی آنکه آب دیگر باید تر نیکو دهد.^{۱۲}

قاسم بن یوسف هروی باتبان روستایی اهل خراسان^{۱۳}، ارشادالزراعه (تألیف ۹۲۱) در دوران سلطنت شاه اسماعیل صفوی (سال‌های ۹۰۵-۹۳۰) در هرات تألیف کرده، که از شهرهای آباد و عمده آن دوران ایران محسوب می‌شده است. وی شرح مفصلی در باب کشت و کار گندم دارد. از آن جمله نکاتی درباره کشت گندم آبی یاد آور شده، از آن جمله است:

... در هر چند روز که محل آب دادن شود آب دهند؛ و چون در [مرحله] شیره پر کردن [سراغاز دانه بستن خوشه] شود قاعده آن است که در شب آب دهند که فایده تمام دارد؛ و در روزی که هوا گرم باشد آب ندهند که [دانه] گندم خوشیده [خشکیده] و باریک می‌شود... دیگر ملاحظه نمایند که در محلی که باد باشد آب ندهند که چون گندم پرزور باشد بیندازد و نقصان پیدا کند و دانه بیند.^{۱۴}

همو، طی شرح چگونگی کشت و کار گندم یاد آور شده است «... پس در علم دهقت آبیاری را از لوازم باید دانست، خصوصاً در خاک آب دادن»؛ و در پی کشت و کار گندم آبی، به شرح شیوه دیمه دادیم کاری پرداخته و به جای «دیم» و «دیمه» واژه فارسی گویشی عجیب «دیمچه» را آورده است:

دیمچه کاشتن آن است که به قرار جریب [حدود ۱۰۰۰ متر مربع] پنج من [حدود ۱۵ کیلوگرم] بذر می‌شود، و بذر آن [دیمی] علی حده است. آنچه در میزان [پاییز] زراعت شود زمین آن را در بهار شیدار [شیار] نموده (گذرانند) که چون محل [موقع کاشت] شود بر روی شیدار بذر نموده، رانده مال نمایند [ماله بکشند]. و آنچه در جدی [دی] و دلو [بهمن] زراعت می‌شود زمین آن را رانده بذر نمایند، و نوبت دیگر مع [با] بذر رانند [ماله بکشند] و [هنگام] رسیدن آن، در گرمسیر باشد بیستم سرطان [تیر]، و سردسیر که کوهپایه است پانزدهم اسد [مرداد] است.^{۱۵}

ابوطاهر خواجه سمرقندی در رساله سمریه (تألیف ۱۲۵۱) واژگان فارسی «دیم» و «دیمه» و نیز واژه گویشی «للمی» و معادل عربی آن «بخس» را

نیاورده است. اما در شرح «عرصه اراضی سمرقند» از جمله نوشته است:

قلعه شهر سمرقند به طرف جنوب در یاست و زمین‌های برون شهر سمرقند به اعتبار موضع شهری دو نیمه می‌شود: نیمه جانب غربی شهر سمرقند را «تومان انهار» می‌گویند... و نیمه جانب شرقی شهر سمرقند را «تومان شودار» می‌گویند، و زمین‌های طرف شمالی دریا دو حصه است: یکی «زمین‌های آبی» و حصه دویم «زمین دشت» است. حصه آبی سرتاسر به درازای دریای کوهک متصل افتاده آن را به دو نیمه اعتبار کرده‌اند. نیمه شرقی را تومان سفد کلان می‌گویند و نیمه غربی آن را تومان آفرین کینت می‌گویند. و این چه حصه دشتی است آن را تومان «کاید» می‌گویند. و این حصه دشتی سرتاسر به کوه شمالی پیوسته است.^{۱۶}

از اوصاف «عرصه اراضی سمرقند» به شرح مزبور، که «زمین‌های دشت» یا «حصه دشتی» پیوسته به کوه شمالی، در برابر «زمین‌های آبی» یا «حصه آبی» یاد شده است، می‌توان استنباط کرد که «زمین دشت: حصه دشتی» مخصوص «کشت دیمی» یا به اصطلاح مردمان کنونی تاجیکستان و ازبکستان «کشت للمی» بوده است.

محمد یوسف نوری، در مفاتیح الازراق (تألیف قرن ۱۳) از متون جالب و معتبر در زمینه امور کشاورزی عصر قاجار بوده، که مؤلف آگاه و عالم آن به امور مختلف کشت و کار، در شیراز می‌زیسته است. او در پی معرفی «گندم» و خواص و خصوصیات آن به شرح چگونگی زراعت نوع آبی آن پرداخته، و پس از آن شرحی کوتاه درباره نوع دیم یا دیمه آن نقل کرده است:

دیمه را به همان قاعده [کشت گندم] آبی و به همان مواقع زرع نمایند، کرزه بستن [کرت بندی] نخواهد. بذرش را فاصله‌دار تر ریزند و باخیش زیر خاک نمایند. ماله هم نخواهد، اگر چه ماله نفع عظیم به هم رسانند. در اراضی تلال و جبال [تپه ماهور] محصول آن نیکوتر شود. عمده زراعت گرمسیرات دیمه است؛ ریش [محصولش] از یاده از آبی شود، زیرادر «زراعت آبی» شخصی به کار کردن و صنعت خود مغرور، و در «دیمه» به لطف و عنایت و توکل و استظهار به خالق مسرور است. به قاعده عقلیه چون اراضی گرمسیرات از تابش آفتاب گداخته پر قوت و مرغوب شود، و نزول [باران] رحمت به حد کمال آید باعث ربیع و برکت محصول آن شود.^{۱۷}

مقارن با همان ایام (قرن ۱۳) در افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان به جای واژگان فارسی «دیم» و «دیمه» واژه گویشی فارسی «للمی» تداول داشته، و این تعاریف در فرهنگ‌های فارسی افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان کنونی آمده است:

الف. للمی: معروف است که «کشت خشکه» باشد به مقابل «کشت آبی» (افغانستان).^{۱۸}

ب. للمی: کشت غله و دانه، که از غیر (بدون) آبیاری، تنها به واسطه آب برف و باران به عمل می‌آید (تاجیکستان).^{۱۹}

ج. للمی: ۱- دیم ۲- نوعی کشاورزی که در آن عمل آبیاری انجام نمی‌گیرد. ۳- زمین کشاورزی که تنها از آب بارندگی استفاده کند. ۴- محصولی که به این شیوه به دست آید. للمی کار: آنکه به شیوه دیم کشت کند. للمی کارلیک: دیم کاری؛ کشاورزی بدون عمل آبیاری (ازبکستان).^{۲۰}

پی‌نوشت:

۱. در این مقاله سنوات تاریخی بر حسب سال‌های قمری است.
۲. قرآن سوره مبارکه رعد آیه ۴
۳. آنچه داخل قلاب تنها در این مطلب آمده افزوده شادروان محمدتقی دانش‌پژوه است.
۴. یواقیت العلوم و دراری النجوم، به کوشش محدثی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۲۲، ۲۲۳.
۵. تاریخ قم، تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی (در سال ۳۷۸ به عربی)، ترجمه حسن بن علی بن حسن قمی (سال ۸۰۶) به کوشش سیدجلال‌الدین طهرانی، تهران، مطبعه مجلس آذرماه ۱۳۱۳، ماجرای مزبور در دوران خلافت عمر بن خطاب در شوش اتفاق افتاده که مشروح آن را مؤلف تاریخ قم نقل کرده است.
۶. مفتاح النجات، شیخ الاسلام احمد جام، به کوشش دکتر علی فاضل، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ص ۱۳۹، ۱۴۰؛ به نوشته همو «... او را تنگ سال و فراخی یکی بود» (ص ۱۴۹).
۷. استاد دکتر شفیع کدکنی در معنی واژه فارسی «کیا» نوشته است «کیا: رئیس و محتسب شهر، در اصل پادشاه محلی نیشابور» (اسرار التوحید، بخش ۲، ص ۹۴۹). اما به گمان این هیچ‌چندان واژه فارسی «کیا» در مطلب مزبور نباید به معنی «رئیس» و «محتسب شهر» و «شاه» باشد؛ به نظر می‌رسد در اینجا به معنی عالم دینی است، چون مرحوم دکتر محمد معین در توضیح این واژه نوشته است: این کلمه حتی بر علما اطلاق شده مانند «کیاهراسی» معاصر غزالی (فرهنگ فارسی، و نیز لغت‌نامه)؛ زان سو پادشاه ابر شهر به مرکزیت نیشابور «کنار» گفته می‌شده که مخفف «کنارنگ» باید باشد. چرا که ابن خردادبه در المسالك و الممالک (تألیف ۲۳۴) ذیل «لقب پادشاهان خراسان و مشرق» از آن یاد کرده است: «شاه نیشابور: کنار: شاه مرو: ماهویه: شاه سرخس: زادویه: شاه ایبوره: بهمنه: شاه نسّا: ابراز: شاه غرستان: بزاز بنده: شاه مرو: الرّوذ: کیلان؛

شاه زابلستان: فیروز؛ شاه کابل: کابلشاه؛ شاه کرمد: ترمذشاه؛ شاه بامیان: شیر بامیان؛ شاه سغد: فیروز؛ شاه فرغانه: اخشید؛ شاه ریشاران: ریوشار؛ شاه جوزجان: گوزکان خذاه؛ شاه خوارزم: خسرو خوارزم؛ شاه ختل: ختلان شاه و شیر ختلان نیز گفته می‌شود. شاه بخارا: بخارا خذاه؛ شاه آسروشنه: افشین؛ شاه سمرقند: طرخان؛ شاه سیستان: رنج و سرزمین داوود؛ زنبیل؛ شاه هرات و پوشنگ و بادغیس: بزازان؛ شاه کس: نیدون؛ شاه بتم: ذوالنعمه؛ و وردان شاه؛ شاه گرگان: صول؛ شاه ماوراءالنهر: کوشان شاه...» (ص ۳۲ به اختصار)

۸. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمد بن منور مهنی، به کوشش دکتر محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۹۳، بخش ۱، ص ۱۲۳.

۹. فارس‌نامه، ابن بلخی، به کوشش گای لسترانچ و ریولد آلن نیکلسون، لندن ۱۹۲۱؛ افست شده در تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵ به اختصار.

۱۰. سندبادنامه، ظهیری سمرقندی، به کوشش احمد آتش [دانشمند ترک]، استانبول ۱۹۴۸ (افست شده در تهران، ۱۳۶۲، کتاب فرزاد، ۱۳۶۲)، ص ۱۲۲، ۱۲۱ به اختصار.

۱۱. آثار و احیاء، رشیدالدین فضل الله همدانی، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۳۴.

۱۲. نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، به کوشش گای لیسترانچ، لیدن، ۱۹۱۵ م؛ افست شده در تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۵۸.

۱۳. اجداد پدری و مادری نیای مؤلف ارشادالزراعه اهل روستاهای ایراوه (طیس) و بایگ (تربت حیدریه) بوده‌اند.

۱۴. ارشادالزراعه، قاسم بن یوسف هروی، به کوشش محمد مشیری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۸۶؛ همان کتاب، تصنیف فاضل هروی، به کوشش مهندس عبدالغفار معروف به نجم‌الدوله، تهران، ۱۳۲۲ قمری، ص ۳۸؛ آنچه داخل قلاب [آمده افزوده صاحب این قلم است، همچنین کلمه داخل پرانتز (گذرانند) نیز برگرفته از نسخه چاپ نجم‌الدوله است که از قلم مرحوم محمد مشیری افتاده است.

۱۵. همان کتاب، به کوشش محمد مشیری، ص ۸۷؛ همان کتاب، به کوشش مهندس عبدالغفار، ص ۳۸.

۱۶. سمریه (در بیان اوصاف طبیعی و مزارات سمرقند)، ابوطاهر خواجه سمرقندی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۳، ص ۲۵، ۲۶ به اختصار.

۱۷. مفاتیح الازراق، محمد یوسف نوری، به کوشش هوشنگ ساعدلو، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۸۰ به اختصار.

۱۸. لغات عامیانه فارسی افغانستان، عبدالله افغانی نویسنده، به کوشش محمد سرور پاک‌فر، کابل، ۱۳۶۴، ص ۱۷.

۱۹. فرهنگ فارسی تاجیکی، محمدجان شکوری، و لادیمیر کاپرانوف و... به کوشش محسن شجاعی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۵۵۸.

۲۰. فرهنگ ازبکی به فارسی، محمد حلیم یارقین-شفیق یارقین، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۵۹.

